

از تئوری «عمل» به «عمل انقلابی»

از دیدگاه مارکس، «تئوری» عمل انقلابی، گرچه از «نقد» به سایر نظریات ایده آلیستی و ماتریالیستی کهن آغاز کرده و در تقابل آنها قرار گرفته، اما، به خودی خود میل به «عمل انقلابی» نمی‌گردد. حتی تئوری «عمل» خود مارکس، که مبلغ «پراتیک» انسان‌ها در راستای تغییر و تحول جهان بود، در تحلیل نهایی یک «تئوری» یا «نقد» باقی می‌ماند مگر اینکه از پایه مادی برای تحقق عملی آن برخوردار باشد. به این علت که، «تئوری» متکی بر خود، پایه‌ی مادی برای تغییر و تحول در جامعه را نمی‌تواند ایجاد کند. حتی چنانچه عده‌ای آگاه (روشنفکر)، چنین نظریه‌ی (تلفیق «تئوری» و «عمل») را به عالی‌ترین شکل آن پرورش داده باشند، هنوز انتقال اولی به دومی، بدون یک عنصر دیگر، صورت پذیر نیست. از دیدگاه مارکس، آن عنصر «دیگر»، حزب پرولتری بود که زمانی جلوه عینی می‌یابد که مسئله عملی انقلاب طرح و در دستور روز قرار گیرد. مارکس و انگلس، برای نخستین بار این عنصر عینی را در «بیانیه کمونیست» (۱۸۴۸) به روشن‌ترین شکل آن بیان کرده و در عمل مورد اجرا قرار دادند.

مارکس و انگلس همراه با عده‌ی دیگر از انقلابیون به تشکیل «اتحادیه کمونیستها»^۱ برای مداخله عملی در جنبش کارگری در راستای جامعه عمل پوشاندن به «تئوری»‌های خود، مبادرت کردند. «بیانیه کمونیست» نتیجه چنین فعالیت عملی‌نی بود. این نخستین بار بود که افرادی که مخاطبین خود را «پرولتاریای جهان» قرار داده بودند، «تئوری انقلابی» را با «پراتیک عملی» تلفیق می‌کردند. این گام، مفهوم «عمل» مارکسیستی را غنی‌تر کرده و نقطه عطفی در نظریات

^۱ - رجوع شود به «در باره‌ی حزب پیش‌تاز انقلابی»، م. رازی، دیدگاه سوسیالیزم انقلابی، شماره ۱، آوریل ۱۹۹۴.

مارکس به شمار آمد. در واقع، با تشکیل حزب کارگری، انتقال «تئوری انقلابی» به «عمل انقلابی» صورت پذیرفت. مارکس و هم نظرهایش نشان دادند که چنین سازماندهی‌نی در راستای وحدت تئوری و عمل، توسط افراد معدودی از کارگران انقلابی تحقق پذیر است. تسمه‌ی مرکزی رابط چنین سازماندهی، نیز «حزب» کارگری بود^۱. حزبی متشکل از متعهدترین و جدی‌ترین عناصر جنبش کارگری (پیشروی کارگری). حزبی که رابط مستقیم آشتی بین «تئوری انقلابی» و «عمل انقلابی» است. حزبی که توسط سازماندهی‌اش بخش پیشروی کارگران را، در نهایت، به کل طبقه‌ی کارگر برای تدارک انقلاب کارگری، مرتبط می‌کند. چنین حزبی متشکل از «کمونیست»ها می‌بایستی باشد. در «بیانیه کمونیست»، مارکس و انگلس اعلام کردند که:

«کمونیست‌ها از یکسو، یعنی در عمل، پیشرفته‌ترین و عزم‌جزم‌کرده‌ترین بخش احزاب طبقه‌ی کارگری هر مملکت را تشکیل می‌دهند، و در واقع بخشی هستند که همه‌ی آن دیگران را به حرکت در می‌آورند؛ و از سوی دیگر، یعنی از دیدگاه نظری، آنان نسبت به توده‌ی عظیم پرولتاریا این امتیاز را دارند که به روشنی، مسیر حرکت، شرایط، و نتایج نهایی و کلی نهضت پرولتاریا را درک می‌کنند. هدف فوری و فوری کمونیست‌ها همان است که همه‌ی احزاب پرولتاریائی دیگر نیز دارند: متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر سیاسی بوسیله‌ی پرولتاریا. نتیجه‌گیری نظری کمونیست‌ها به هیچ وجه مبتنی بر

^۲- رجوع شود به مقاله‌ی «طبقه و حزب از دیدگاه مارکس»، دیدگاه سوسیالیزم انقلابی، شماره‌ی ۴.

عقاید و اصولی نیست که این یا آن به اصطلاح مصلح جهانی کشف و یا اختراع کرده باشد.^۳

^۳ - بیانیه کمونیست، نشر کارگری سوسیالیستی. نظریات مارکس در بیانیه کمونیست در مورد حزب کارگری را با نظریات «آنارشپیستی»، که ضرورت تشکیل «حزب پیشتاز انقلابی» را، زیر لوای تشکیل «شورا»ها نفی می کنند، مقایسه کنید. از دیدگاه مارکس تشکیل شوراها نافی حزب کارگری نیست. شوراها عمدتاً توسط خود کارگران در دوره ی اعتلای تحقق می یابد، اما حزب را کمونیست ها آگاهانه در دوره تدارک انقلابی می سازند.